

من و هستی

سید علیرضا حسینی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه	حسینی، سیدعلیرضا، ۱۳۴۸
عنوان و نام پدیدآور	من و هستی / سیدعلیرضا حسینی
مشخصات نشر	تهران: سفیراردهال، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری	۱۲۰ ص
فروست	انتشارات سفیراردهال، ۱/۴۸۱
شابک	۰ - ۴۱۴ - ۳۱۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸ - ۸۰۰۰۰ روال
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
موضوع	داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
موضوع	Persian fiction - 20th century
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۵ م/۷۳۳۸ م/س/۸۳۴۱ PIR
رده‌بندی دیوین	۸۶۳/۶۳
شماره کتابشناسی ملی	۴۲۳۳۵۲۹



من و هستی

سیدعلیرضا حسینی

نوبت چاپ: اول-۱۳۹۵

صفحه آرایی و طراحی جلد: واحد ماده‌سازی نشر سفیراردهال
لیتوگرافی، چاپ و صفحه‌آرایی: سفیراردهال

شمارگان: ۵۵۰ نسخه ♦ نشر و توزیع: ۴۸۴
بها: ۸۰۰۰۰ ریال

© حق چاپ: ۱۳۹۵، انتشارات سفیراردهال www.safirardehal.ir

شابک: ۰-۴۱۴-۳۱۳-۶۰۰-۹۷۸

نشانی دفتر: تهران، خیابان مفتح، خیابان سمیه، روبه روی بانک ملی ایران، ساختمان ۱۱۸، واحد ۴
تلفن مرکز پخش: ۸۸۳۱۳۸۹۸-۸۸۳۱۹۳۴۲ کد پستی: ۱۵۸۱۸-۷۴۷۱۵ email: safirardehal@yahoo.com

همه حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه‌برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گویمه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

دل به یادش بود، خواستم از فرصتی استفاده کنم، تا به هستی برسم.
بین دل و زبانم غوغایی شد، آشوبی شد از هیجان، روحم تکانی خورد،
اما جسمم توانی برای تحقق بخشیدن به اراده‌ام نداشت.

در سرگردانم را پرسیدم چگونه‌ای؟ گفت: «از عقل پرس».
عقل را صدایی زدم، اما او همانند همیشه، سکوت را اختیار کرده بود. و
شاهد مناظر دل و زبان بود. از او خواستم تا راهی نشانم دهد.
گفت: «قلم و کاغذ را بجزه می‌کند، به رویاها جامه‌ی عمل می‌پوشاند و
امیدهای از دست رفته را احیا می‌کند».

و من نیز به ندای قلبم گوش دادم و آنچه شنیدم، بر کاغذ روان داشتم.
اینک تقدیم به هستی‌ام...

و تقدیم به استاد و روح بزرگ حضرت حافظ.

و تقدیم به پائولو کوئینو

و تقدیم به تو که فرزانه‌ای و هستی را عاشقانه دوست داری.

و تقدیم به خود هستی.

سیدعلیرضا سیدحسینی

زمستان ۱۳۹۳

این دل اگر عاشقی در پی دلداری باش

حکایت از آنجا آغاز شد که روزی برای گذر زمان و استراحتی هر چند کوتاه، خود را به محلی که آرامش و سکوت خاص داشته باشد، برسانم. توفیق یار شد و این خواسته انجام پذیرفت تا بتوانم خلوتی را در مکانی زیبا و دور از وجود اطرافیان بیابم. همه تلاش و کوشش بر این بود که خود را خبی از سر فکری نمایم، که می‌توانست من را از مسیر حرکت باز دارد. در بین راه، تا رسیدن به آن مکان، شعر زیبای حضرت حافظ را دگرگون کرد.

چل سال رفت که من لاف می‌زنم

کز چاکران پیر مغان کمترین منم

باید خلوتی پیش می‌آوردم، تا با خود نجوایی کنم. باید تکلیفم را با خودم روشن می‌کردم. می‌دانم خیلی از ما انسان‌ها هنوز تکلیف‌مان با خودمان روشن نیست بلکه فقط ادعا می‌کنیم!

شعری زیبا در زبانم جاری شد که بد نیست آن را برای شما عزیزان هم

بگویم

ای آنکه تو طالبِ خدایی به خود آ

از خود به طلب که ز تو جدا نیست خدا

اول به خود آ چون به خود آیی

اقرار نمایی به خدایی خدا

باید خلوتی برای خود بهیاء می‌کردم تا بتوانم ذات اقدس الهی را بیشتر از آنکه می‌دانستم بدانم. از این به بعد سعی بر آن نمودم تا با همه عواملی که وجود دارد، او را برای خود بیشتر آشکار کنم.

شنیده بودم، هرگاه واقعاً خواستار هدایت دانی، تمام کائنات دست به دست هم می‌دهند تا به خواسته‌مان برسیم.

ما شبی دست برآریم و دعایی بخوانیم

غم هجران تو را چاره زجایی بگردانیم

آنچه از قبل آموخته بودم و می‌دانستم، این بود که همه‌ی عالم امکان برای هدایت ما استوار شده است و من هم از همین عوامل کمک گرفتم تا به وجود مبارک و ارزشمند او که تمامی اسماء الحسنی را یک جا در بر دارد، برسیم.

مهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد
رُخ شطرنج نبرد آنچه رُخ زیبا برد
تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت
از سمک تا به سمایش کشش لیلا برد
من خُسی بی سرو پایم که به سیل افتادم
او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد
من به سر چشمه خورشید نه خود بردم راه
نَره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد
سم انروی تو بود و کف مینوی تو بود
که به یک جا ز من نام و نشان یکجا برد.
(لاما طباطبایی)